

بررسی عقل و عشق در مثنوی معنوی

دکتر غلامعلی آریا*

زینب قاضی طباطبائی**

چکیده

«مثنوی» معنوی اثر جلال‌الدین محمد بلخی معروف به مولوی، متضمن عمیق‌ترین مباحث خداشناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، مفاهیم اجتماعی و اخلاقی، مسائل فقهی، موضوعات مختلف کلامی و فلسفی و نیز شامل مباحث جدیدی از قبیل فلسفه اخلاق، فلسفه دین و فلسفه زبان است. در کتاب «مثنوی» مطالب و داستان‌ها ظاهراً بی‌نظم به نظر می‌رسد؛ در حالی که این اثر معنوی از یک نوع نظم درونی برخوردار است که فهم آن نیازمند یک نوع همدلی و هم‌زبانی است. «مثنوی» که حاصل جمیع تجارب عارفانه و صوفیانه در سنت اسلامی است، در حقیقت حکایت یک نوع سفرنامه معنوی و تجربه شخصی است که این تجربه در ضمن یک رشته از تعالیم و مفاهیم عرفانی به تصویر کشیده شده است و عقل و عشق از جمله آن مفاهیمی هستند که مولانا در «مثنوی» به آنها پرداخته است. در این مقاله سعی شده ابتدا به بررسی مفهوم عقل و انواع آن، سپس مفهوم عشق و وجوه مختلف آن و در نهایت تقابل میان این دو مقوله از دیدگاه مولانا پرداخته شود.

واژگان کلیدی

مولوی، مثنوی، عقل، عشق، تقابل

* عضو هیأت علمی و مدیر گروه ادیان و عرفان دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال.

** دانشجوی کارشناسی‌ارشد ادیان و عرفان دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال.



مقدمه

سیر و سلوک روحانی که عارف سالک در بازگشت به مبدأ خویش دارد، برای روح او صعودی بس دشوار و طاقت‌فرسا و پرمخاطره است و هر چه در این راه پیش‌تر می‌رود، دشواری‌ها بیشتر می‌شود. در طریق سلوک، سالک از جهان و مافیها می‌برد تا به فنا برسد. بین این دو معنی یعنی بریدن (تبتل) و فنا با وجود فاصله بسیار جز دو گام که تمام سلوک روحانی همان است، نیست. آنچه سالک را در طی کردن این فاصله یاری می‌دهد و خطرات را بر او آسان می‌کند، بی‌خودی ناشی از محبت است که با وجود آن طالب حق هیچ باری را گران و هیچ جاده‌ای را بیکران نمی‌یابد. اما محبت که در زبان شاعران از آن به عشق تعبیر می‌کنند، کمند جاذبه‌ای است که خداوند سالک را بدان وسیله در طلب می‌آورد، پس عاشق را جذب معشوق و طلب می‌کشانند و تا این جذب که تعبیری از مشیت است در کار نباشد محبت در قلب سالک راه پیدا نمی‌کند.

مولانا نیز مانند بسیاری از عرفای شاعر در سیر تکاملی انسانی بر شهپر عشق می‌نشیند و در نهایت چاره‌ای نمی‌یابد جز توسل به عشق:

عقل در شرحش چو خر در گل بخت
شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

در کتاب شریف «مثنوی»، فصل جداگانه‌ای را در باب عقل و یا عشق نمی‌توان یافت. اما در ضمن داستان‌ها و حکایات مختلف می‌توان دو مقوله عقل و عشق را مورد بررسی قرار داد. آنچه در شیوه داستان‌پردازی مولانا در «مثنوی» قابل تأمل است، داستان در داستان آوردن است که شیوه دلخواه مولانا است. مهار داستان در دست مولانا نیست و این داستان و استعدادها و امکانات ساختاری و معنایی پیدا و ناپیدای آنهاست که اندوخته‌های سرشار و آگاه و ناآگاه را به مناسبت‌های گوناگون از ذهن او بیرون می‌کشد و به فعلیت می‌بخشد و مولانا را به هر جا که امکانات بالقوه و بالفعلش اجازه می‌دهد، می‌برد.

با توجه به مضامین فوق می‌توان گفت که در این پژوهش سعی شده است از طریق بررسی و مطالعه شش دفتر «مثنوی معنوی» و آثار مرتبط با موضوع و ثبت و دسته‌بندی هر یک از دو مقوله عقل و عشق از نظر تنوع معنایی از دیدگاه مولانا به تعیین جایگاه عقل و عشق در «مثنوی» مولانا پرداخته شود.

شان عقل در مثنوی

شان عقل در آثار و اندیشه عارفانی مانند مولانا که به اهمیت عقل و خرد در روایات و متون دینی و فلسفی و کلامی آگاه هستند جایگاه مهمتری دارد. و در سنت عرفانی مولانا در مواردی که بحث عشق و موضوع تقابل آن با عقل مطرح می‌شود، عقل نکوهیده و ناپسند است و مانع حرکت و پرواز سالک می‌باشد و عارف را در محدودیت و یک نوع بن‌بست گرفتار می‌کند و آماج پرواز و عروج را از او



می‌ستاند.^۱ اما همیشه قضیه از این سنخ نیست، در ادبیات عرفانی مولانا، گاه عقل ارزش والایی می‌یابد و ثمرات و کارکردهای بسیاری بر آن مترتب می‌شود و طریق درست زیستن و زیبا زیستن را در این جهان خاکی به آدمی می‌آموزد.

از سوی دیگر در تفکر مولانا، عقل است که انسان را از شهوت‌پرستی و خودپرستی آزاد می‌سازد. به تعبیر بهتر، عقل شحنه وجود آدمی است و مانع کزروی انسان در جهان است و نفس را زنجیر می‌کند.^۲ به تعبیر زیبایی مولانا:

طبع خواهد تا کشد از خصم کین عقل بر نفس است بند آهنین

آید و منعش کند واداردش عقل چون شحنه است در نیک و بدش^۳

در واقع، عقل در نزد مولانا بندی آهنین است که موجب هدایت انسان در زندگی است و انسان را به تأنی و مشورت در کارها و می‌دارد و اهمیت این مسئله تا آنجاست که مولانا در جایی ارزش واقعی انسان را در داشتن عقل می‌داند نه در سن و سال زیاد.^۴

پیر پیر عقل باشد ای پسر نه سپیدی مو اندر ریش و سر

انواع عقل در مثنوی

مولانا در مثنوی عقل را به گونه‌های مختلف تقسیم‌بندی کرده و گاهی نیز به بیان مراتب آن می‌پردازد. از اینرو می‌توان گفت که عقل در اصطلاح مولوی به چند معنی گفته می‌شود که بعضی را عقل ممدوح و پسندیده و بعضی را عقل مذموم یعنی نکوهیده و ناپسند باید نامید.^۵

به عبارت بهتر، معروفترین تقسیم‌بندی مولانا درباره عقل عبارت است از عقل کلی و عقل جزئی که البته هر یک را با همین تعابیر و گاه با تعابیر دیگر بیان کرده و مشخصه‌ها و ویژگی‌های مثبت یا منفی آن دو را تفسیر کرده است.

عقل جزئی

در سنت عرفانی مولانا مراد از عقل جزئی، عقل ناقص نارساست که اکثر افراد بشر کم و بیش در آن شریکند. اما این درجه از عقل برای درک امور و اشیا نارساست. زیرا در معرض آفت وهم و گمان است و همین ظن و توهم است که با عقل می‌آمیزد و مبانی استدلال عقلی را سست می‌کند.^۶ در واقع از نظر مولانا آدمی نباید به عقل جزئی اعتماد کند. زیرا عقل جزئی مغلوب هوی و هوس است و به تعبیر

۱. زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، ص ۱۰۱.

۲. استعلامی، محمد، شرح مثنوی، تعلیقات دفتر چهارم، ص ۲۹۸.

۳. مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۸۵ - ۱۹۸۴.

۴. استعلامی، محمد، همان، ص ۳۰۸؛ مقایسه شود با کریم زمانی، شرح مثنوی ص ۲۲۲ به بعد.

۵. همایی، جلال‌الدین، مولوی‌نامه، جلد ۱، ص ۴۶۰.

۶. همان، ص ۴۶۷.



مولانا شایستگی وزیر شدن ندارد.

عقل تو دستور و مغلوب هواست
در وجودت ره زن راه خداست^۱
در جایی دیگر، مولوی می‌گوید عقل جزیی یا عقل محدود در دنیا قادر به کشف دانایی نیست، فقط می‌تواند فنی را به آدمی بیاموزد و می‌تواند یاد بگیرد. البته در تفسیر مولانا، عقل قادر است دانسته‌های خود را گسترش دهد، اما اگر بخواهد به کمال و سعادت برسد باید تابع وحی باشد.

عقل جزیی عقل استخراج نیست
جز پذیرای فن و محتاج نیست
قابل تعلیم و فهم است این خرد
لیک صاحب وحی تعلیمش دهد
جمله حرفت‌ها یقین از وحی بود
اول او، لیک عقل آن را فزود^۲

مولانا در دفتر اول نیز در تفسیر حدیث «إن لربکم فی ایام دهرکم نجات، الا فتعرضوا لها» می‌گوید: عقل جزیی، کمال عشق را درک نمی‌کند و در آن متحیر است. به همین دلیل است که عقل، حالات عاشقان را نمی‌پذیرد و عشق را در شمار دیوانگی می‌آورد، در آیات بعدی عنوان می‌کند که عقل زیرکی بسیار دارد اما فانی در حق نیست و اگر فرشته باشد تا زمانی که از هستی خود در گذرد، اهریمن است. در واقع از نظر مولانا، عقل فقط در مقام سخن و عمل می‌تواند ما را یاری کند، اما در مقام روحانی و معنوی قادر به کمک ما نیست.^۳

عاشق از خود چون غذا یابد رحیق
عقل، آنجا گم شود، گم ای رفیق
عقل جزیی، عشق را منکر بود
گرچه بنماید که صاحب سر بود
زیرک و داناست اما «نیست» نیست
تا فرشته لا نشد اهریمنی است
او به قول و فعل، یار ما بود
چون به حکم حال آیی، لا بود^۴

البته مولانا پس از بیان مرتبه عقل جزیی، در تفسیر حدیث «اغتموا برد الربیع...» سفارش می‌کند که باید عقل جزیی را با عقل کل که مخصوص خاصگان و مقربان بارگاه الهی است پیوند داد تا به برکت آن پیوند متبدل به عقل کلی شود.

عقل فلسفی

در سنت عرفانی مولانا، یکی دیگر از انواع عقول مذموم و ناپسند، عقل بحثی یا فلسفی است و عقل بحثی از نظر مولانا، عقلی است که از طریق استدلال و مبانی مادی مسائل را بررسی می‌کند. از دیدگاه مولانا عقل بحثی و فلسفی اسیر جنبه‌های مادی زندگی است و نفس آدمی بر آن غالب است و عقلی که نفس بر آن غالب شود در سنت عرفانی مولانا «عقل پست» نام دارد. یعنی عقلی که

۱. مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۴۷.

۲. همان، آیات ۳۰۰-۱۲۹۶.

۳. استعلامی، محمد، همان، تعلیقات دفتر اول، ص ۵۶۴.

۴. مولوی، مثنوی، دفتر اول، آیات ۹۹۵-۱۹۹۲.



به دنیا و نفسانیات دنیا دلمشغول است.

البته باید خاطر نشان کرد که حتی مراد مولوی از فلسفه و فلسفی خصوص علم حکمت و فلسفه نیست، بلکه مقصود او حالت شک و تردید و ظن و احتمال و مجادله و چون و چرا کردن در مسائل است. به تعبیر مولانا فلسفی اسیر و سخره دیو تخیل و تسویل است.^۱

فلسفی مر دیو را منکر شود	در همان دم سخره دیوی بود
گر ندیدی دیو را خود را ببین	بی جنون نبود کبودی بر جبین
هر که را در دل شک و بیچانی است	در جهان او فلسفی پنهانی است
می نماید اعتقاد و گاه گاه	آن رگ فلسف کند رویش سیاه ^۲

در جایی دیگر مولانا به مرتبه‌ای اشاره می‌کند که فراتر از فهم عقل فلسفی است و به ما می‌گوید جهان را نباید همیشه با چشم ظاهر دید، بلکه باید با چشم دیگری که همان چشم باطنی است به اشیا و امور نگریست.^۳

عقل توبه‌شکن

مولوی در دفتر چهارم مثنوی شریف در داستان شکایت استر با شتر به مناسبت حال، از عقل توبه‌شکن سخن می‌گوید و در تفسیر مولانا این نوع عقل، عقلی است که راهی به عالم معنی ندارد و مسخره ابلیس است.^۴

همچو کم عقلی که از عقل تبا	بشکند توبه به هر دم در گناه
مسخره ابلیس گردد در زمن	از ضعیفی رأی آن توبه‌شکن ^۵

عقل ایمانی

یکی دیگر از انواع عقل در سنت عرفانی مولانا، عقل ایمانی یا عقل عرشی است که از شئون و تجلیات همان عقل ممدوح است. این نوع عقل از نظر مولانا حاکم شهرستان وجود آدمی است. از نظر مولانا، آنچه حقیقت انسان را به کمال می‌رساند، عقل ایمانی و الهی است که با سرچشمه وحی نبوت مربوط است. در مثنوی بارها عنوان شده که عقل راه به مقصد نمی‌برد، زیرا محدود است و تا هنگامی که در مقابل عشق قرار گرفته است، بی‌ارزش است و گرنه در مقابل شهوت نفسانی ارجمند است.

۱. همایی، جلال‌الدین، همان، ص ۴۸۷

۲. مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۶۹-۳۲۹۶.

۳. فروزانفر، بدیع‌الزمان، شرح مثنوی جلد ۲، ص ۴۵۸.

۴. همان، جلد ۳، ص ۹۱۱.

۵. مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۸۵-۳۳۸۴.



اسبان و حاکم شهر دل است
دزد در سوراخ ماند همچو موش^۱

عقل ایمانی چو شحنه عادل است
همچو گربه باشد او بیدار هوش

عقل مکسبی و عقل لدنی

یکی دیگر از تعابیر مولانا در معنی عقل، عقل مکسبی یا تحصیلی است که از طریق اجتهاد و کوشش و تعلیم و آزمایش حاصل می‌شود. در حالی که عقل لدنی، تنها از طریق فیض و عنایت الهی تفویض می‌گردد و به عصمت حق محفوظ می‌ماند و در واقع عقل لدنی از نظر مولانا به مثابه لوح محفوظ است.

که در آموزی چو در مکتب صبی
از معانی وز علوم خوب و بکر^۲

عقل دو عقل است: اول مکسبی
از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر

عقل کل و عقل کلی

مولانا در کتاب مثنوی، گاهی از عقل کلی یا همین نام سخن می‌گوید و گاهی با عناوین دیگری از قبیل عقل کامل، عقلِ عقل، عقل احمد، عقل شریف و ... سخن به میان می‌آورد. و این عقل که بسیار شریف و پسندیده است در مقابل عقل جزئی قرار می‌گیرد که معمولاً در سنت عرفانی مولانا نکوهیده و ناپسند است.

این سخن‌هایی که از عقل کل است بوی آن گلزار و سرو و سنبل است^۳

اما عقل کلی یا عقل کل در اصطلاح مولانا به دو معنی است: یکی عقل مجرد علوی مفارق از ماده و مادیات است که با نفس کلی و نفس کل هم ردیف است. معنی دیگر عقل کل، عقل کامل رساست که محیط به همه اشیاست و همه امور را به زیبایی و شایستگی فهم می‌کند و این نوع عقل از نظر مولانا مخصوص طبقه‌ای خاص از بندگان مقرب و اولیای برگزیده خداست و صاحبان عقل جزئی اگر در مسیر صلاح و فلاح دنیا و آخرت خود باشند و بخواهند به نجات و سعادت نهایی دست یابند چاره‌ای جز این ندارند که به آن طبقه از اولیا بپیوندند و در تسلیم و انقیاد آن ولی، فانی و مستهلک شده باشند.^۴

در واقع عقل کل در سنت عرفانی مولانا جامع کمالات جمیع عقول است، اول موجودی است که حضرت حق به تجلی معینی از غیب مطلق، متوجه ایجاد عالم کون ساخت و او را اقلم اعلی و نور محمدی نیز می‌گویند.^۵

۱. همان، ابیات ۸۸ - ۱۹۸۷.

۲. همان، ابیات ۶۲ - ۱۹۶۱.

۳. همان، دفتر اول، بیت ۱۹۰۹.

۴. همایی، جلال‌الدین، همان، جلد ۱، ص ۴۶۹، مقایسه شود با فروزانفر، همان، جلد ۲، ص ۷۴۸ به بعد.

۵. کاشفی، ملاحسین، لب‌الب مثنوی، ص ۹۴.



تا چو عقل کل تو باطن بین شوی
خلعتش داد و هزارش نام داد^۱

جهد کن تا پیر عقل و دین شوی
از عدم چون عقل زیبا رو گشاد

شان عشق در مثنوی

عشق، در سنت اسلامی، مفهومی گسترده و چند سویه دارد. از یکسو، جوهره ذات الهی به صورت «عشق» تشخیص یافته است و خدای عشق به نام حبیب در عرفان اسلامی ظهور می‌کند. و از سوی دیگر، طریق عشق و سلوک عاشقانه برای رسیدن به کمالات الهی خود راهی متمایز از دیگر راه‌هاست.^۲ از اینرو در حوزه عرفان اسلامی، گذشته از طرح موضوع محبت الهی در آیاتی چون «یحییهم و یحبونه»^۳ و در روایات منقول از ائمه اطهار، محبت و عشق الهی در اقوال منسوب به رابعه، حلاج، بایزید بسطامی و ... مطرح شده و در مکتب عرفانی احمد غزالی در قرن‌های پنجم و ششم هجری جایگاهی ویژه یافت و کتاب‌هایی مانند «سوانح» احمد غزالی که متافیزیک عشق است و «عبیرالعاشقین» روزبهان بقلی در این موضوع نگاشته شد.^۴

به این ترتیب می‌توان گفت که اهل نظر و عرفان، راز آفرینش و سر وجود را در کلمه «عشق» خلاصه می‌کنند و عشق را مبنای آفرینش و وجود می‌دانند. در واقع عشق یکی از عالیترین و مهم‌ترین احوال عارف و از مهم‌ترین مبانی و اصول تصوف است.^۵ مثنوی نیز که به «قرآن به زبان فارسی» معروف است، تمام ابعاد زندگی بشر را در بردارد، اما محوریت آن عشق است. مولانا در مثنوی بیشتر از معشوق سخن می‌گوید و از عشق به مثابه نیروی پرشور بحث می‌کند و گهگاهی در تفکر مولانا عشق به مثابه خداست.^۶

وجوه عشق در مثنوی

در سنت عرفانی مولانا عشق دو وجه دارد:

۱- عشق الهی و قدسی

۲- عشق مجازی و صوری

در نزد مولانا عشق الهی مقصور بر کسوت بشریت و سعادت لاهوتی در پیکر ناسوتی است و این عشق است که به مثابه کیمیایی خاک را به زر تبدیل می‌کند و در وجود آدمی قدرت تغییر و تبدیل دارد.

۱. مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۸۰-۲۱۷۹.

۲. حسینی، حمید، زهرا، مقاله بهکی و عشق در عرفان هندی و اسلامی، برهان و عرفان، ش ۲، ص ۲۵.

۳. المائده ۵۴.

۴. پورجوادی، نصرالله، بوی جان، ص ۶۷.

۵. غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام، جلد ۲، ص ۳۲۵.

6. Hess Linda and Anne Marie Schimmel, Islamic Poetry, In the Encyclopedic of Religion,

Eliade.m(ed), Vol 11, P387



عشق ساید کوه را مانند ریگ

عشق جوشد بحر را مانند دیگ

عشق لرزاند زمین را از گزاف^۱

عشق بشکافت فلک را صد شکاف

وجه دیگر عشق در سنت عرفانی مولانا، عشق مجازی و صوری است که زاینده عشق حقیقی الهی است. به تعبیر دیگر عشق مجازی پرتوی از عشق حقیقی الهی است، خواه عاشق به این معنی توجه داشته باشد یا نداشته باشد.^۲

نامصور سر کند وقت تلاق

عشق صورت‌ها بسازد در فراق

بر صور آن حسن عکس ما بده ست^۳

که منم آن اصل اصل هوش و مست

مشخصه‌های عشق در مثنوی^۴

در سنت عرفانی مولانا عشق ویژگی‌ها و صفات خاصی را شامل می‌شود که ما به چند نمونه از این مشخصه‌ها اشاره می‌کنیم:

یکی از مهمترین و برجسته‌ترین مشخصه‌های عشق در سنت عرفانی مولانا آن است که عشق توصیف حضرت حق تعالی است. از اینرو می‌توان گفت که عشق همچون صفات دیگر حق ازلی و ابدی است.^۵

وصف بنده مبتلای فرج و جوف

عشق وصف ایزد است، اما که خوف

با یحیهم قرین در مطلبی^۶

چون یحبون بخواندی در نبی

از دیگر مشخصه‌های عشق در سنت عرفانی مولانا این است که عشق در همه هستی ساری و جاری است و در همه موجودات سریان دارد.^۷

کرد ما را عاشقان همدگر

حکمت حق در قضا و در قدر

جفت جفت، و عاشقان همدگر^۸

جمله اجزای جهان زان حکم پیش

یکی دیگر از مشخصه‌های عشق در مثنوی معنوی، قهار بودن و سیل صفتی عشق است که آدمی در برابر آن از خود هیچ‌گونه اختیاری ندارد.

چون شکر شیرین شدم از شور عشق^۹

عشق قهار است و من مقهور عشق

۱. مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۵۸-۵۷.

۲. همایی، جلال‌الدین، همان، ص ۸۲۲.

۳. مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۸۰-۳۲۷۹.

۴. لازم به ذکر است که در این مقاله تنها به تعداد معدودی از مشخصه‌ها اشاره می‌شود و برای مطالعه بیشتر به پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد نگارنده مراجعه شود.

۵. زمانی، کریم، شرح مثنوی، جلد ۵، ص ۵۲.

۶. مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۷۹-۲۱۷۸.

۷. همدانی، امید، عرفان و تفکر، ص ۱۹۲.

۸. مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴-۲۴۰۲.

۹. همان، دفتر ششم، بیت ۹۰۷.



وحدت‌طلبی را می‌توان یکی دیگر از مشخصه‌های عشق دانست. به این معنی که عشق موجب پیوند و اتحاد اجزای هستی است.^۱

آفرین برعشق کل اوستاد
صد هزاران ذره را داد اتحاد^۲
از دیگر مشخصه‌های عشق در کتاب شریف مثنوی ناز و استکبار است. به تعبیر مولانا:
عشق را صد ناز و استکبار است
عشق با صد ناز می‌آید به دست
تو به یک خواری گریزانی ز عشق
تو به جز نامی چه می‌دانی ز عشق^۳

یکی دیگر از مشخصه‌های عشق از نظر مولانا وفا و وفاداری است. از نظر مولانا عاشق وفادار است.

عشق چون وفا می‌آید، وفا می‌خرد
در حریف بی‌وفا می‌تنگد^۴
از دیدگاه مولانا عشق درمان و طیب تمام رنج‌ها و دردها و رهایی از قید و بند تعلقات دنیوی است.^۵

شاد باش ای عشق خوش سودای ما
ای طیب جمله علت‌های ما
ای دواى نخوت و ناموس ما
ای تو افلاطون و جالینوس ما^۶
از نظر مولانا یکی دیگر از مشخصه‌های عشق این است که عاشق راضی به قضای الهی است؛ به این معنی که عاشق چون نهنگی است که خوش و ناخوش را مانند آتش می‌سوزاند و به پایان راه می‌اندیشد که وصال معشوق است.

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد
بوالعجب من عاشق این هر دو ضد
والله از زین خار در بستان شوم
همچو بلبل زین سبب نالان شوم^۷
حال می‌توان پس از بررسی برخی از مشخصه‌های عشق مولوی به فهم عمیق عشق از نظر مولوی پی‌برد. در واقع می‌توان گفت که عشق مولوی بی‌هیچ تردید عشقی است الهی و قدسی و معشوق او همان معشوق ازلی است که دل همه عالم از او خرم است.^۸

تقابل عقل و عشق در مثنوی

مولانا برای بیان شأن عقل و مشخصه‌ها و ویژگی‌های مثبت و منفی آن از روش «تعرف الاشیا

۱. سروش، عبدالکریم، قصه ارباب معرفت، ص ۳۱۱.

۲. مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۳.

۳. همان، دفتر پنجم، ابیات ۶۶-۱۱۶۵.

۴. همان، بیت ۱۱۶۷.

۵. همایی، جلال‌الدین، همان، جلد ۲، ص ۷۹۲، مقایسه شود با:

Bhattacharyya, B, Medieval Bhactimovement in India, p 564.

۶. مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۴-۲۳.

۷. همان، ۸۲-۱۵۸۱.

۸. زرین کوب، عبدالحسین، سر نی، جلد ۱، ص ۵۱۵.



باضادها» استفاده کرده و عقل را در مقابل عشق قرار داده و حتی گاهی عقل را در مقابل جنون قرار می‌دهد. در واقع باید گفت که تقابل عقل و نقل، دانش و بینش، حس و عقل، عقل و روح، عقل و نفس و در نهایت تقابل عقل و عشق از جمله تقابلهایی هستند که در مثنوی مولانا به چشم می‌خورد.

مولانا عقل ناقص و نارسا را در برابر عشق حقیقی تاجری می‌داند که نمی‌تواند از حدود شش جهت بازاری که در آن سرگرم تجارت است، قدمی فراتر نهد، اما عشق در فراسوی بازار عقل، بازارهای بسیار دیگری را مشاهده می‌کرده و عاشق را سوار بر بال و پر خود، بارها به آن بازارها برده و در برابر مشتری بزرگ جان آدمیان، حضرت معشوق، نشانده است تا در زمره دیگر عاشقان الهی قرار گیرند.

عقل گوید شش جهت حد است و بیرون راه نیست عشق گوید: راه است و رفته‌ام من بارها
عقل بازاری بید و تاجری آغاز کرد عشق دیده ز آن سوی بازار او بازارها^۱

نتیجه‌گیری

بی‌تردید می‌توان گفت که سخنان عاشقانه و رفتار عارفانه خداوندگار، مولانا، که در مثنوی معنوی و بیشتر از آن در دیوان شمس به چشم می‌خورد، گاهی سبب این پندار شده که او برای عقل شأن خاصی قایل نیست و عقل نزد مولانا و ادبیات عرفانی او جایگاهی ندارد. اما حقیقت این است که مولانا نیک می‌داند که اول آفریده خداوند عقل است. از اینرو چگونه ممکن است که عاشقی خداپرست همچون مولانا نخستین آفریده خداوند را منکر شود؟

اتفاقاً در سنت عرفانی مولانا حامیان طریقت عشق و پیروان سلوک عقل، هر دو مستعد رسیدن به مقام قرب‌الهی هستند. در نهایت می‌توان گفت که هم عشق و هم عقل در نزد مولانا مراتب گوناگون دارد، و به همین دلیل است که مولانا عشق‌های رنگی را ننگ می‌شمارد و عقل مصلحت‌اندیش را نیز مردود می‌داند.

شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



منابع و مأخذ

۱. استعلامی، محمد، *مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی*، مقدمه، تصحیح، تعلیقات، فهرست‌ها، ۷ جلد، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۹.
 ۲. پورجوادی، نصرالله، *بوی جان (مجموعه مقالات)*، نشر دانشگاهی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۲.
 ۳. حسینی حمید، زهرا، *مقاله بهکتی و عشق در عرفان هندی و اسلامی*، فصلنامه تخصصی برهان و عرفان، سال اول، ش ۲، زمستان ۱۳۸۳.
 ۴. زرین کوب، عبدالحسین، *ارزش میراث صوفیه*، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، تهران ۱۳۶۵.
 ۵. همو، سر نی، ۲ جلد، *انتشارات علمی*، چاپ دهم، تهران ۱۳۸۲.
 ۶. زمانی، کریم، *شرح جامع مثنوی*، ۶ جلد، انتشارات اطلاعات، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۵.
 ۷. سروش، عبدالکریم، *قصه ارباب معرفت*، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ اول، تهران ۱۳۷۵.
 ۸. غنی، قاسم، *تاریخ تصوف در اسلام (شرح افکار و احوال حافظ)*، ۲ جلد، انتشارات زوار، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۴.
 ۹. فروزانفر، بدیع‌الزمان، *شرح مثنوی شریف*، ۳ جلد، انتشارات زوار، چاپ هشتم، تهران ۱۳۸۶.
 ۱۰. کاشفی، ملاحسین واعظ، *لب لباب مثنوی*، تصحیح عبدالکریم سروش، صراط، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۵.
 ۱۱. مرتضوی، منوچهر، *مکتب حافظ*، انتشارات ستوده، چاپ دوم، تبریز ۱۳۷۰.
 ۱۲. مولوی، جلال‌الدین محمد، *کلیات شمس*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۵.
 ۱۳. مولوی، جلال‌الدین محمد، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد نیکلسون، انتشارات هرمس، تهران ۱۳۸۵.
 ۱۴. همایی، جلال‌الدین، *مولوی‌نامه*، ۲ جلد، نشر هما، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۹.
 ۱۵. همدانی، امید، عرفان و تفکر (از تفکرات عرفانی مولوی تا عناصر عرفانی در طریق تفکر هایدگر)، نشر نگاه معاصر، چاپ اول، تهران ۱۳۸۷.
16. Bhattacharyya, B., *Medieval Bhactimovement in India*, mushiram publishers, 1999.
17. Hess Linda and Anne Marie Schimmel, *Islamic Poetry, In the Encyclopedia of Religion*, Eliade. M(ed), Macmillan Publishing, New York, ۱۹۸۷, Vol. ۱۱.





شپږه شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سال دوم، شماره پنجم، زمستان ۱۳۷۸

